

شخصیت پردازی زنان در سه رمان جنگ ایران*

**مریم یوزباشی

***دکتر حسین بهزادی اندوهجردی

چکیده

رمان جنگ، شرح احوال رشادت ها و ظلم ستیزی دلاورانی است که برای حفظ شرف، حیثیت و فضایل انسانی در مقابل متجاوزان به پا خاستند و در این میان زنان نقش برجسته‌ای را در پیشبرد جنگ ایفا کردند. با بررسی سه رمان، ریشه در اعماق، گلاب خانم و سرود ارونند پی خواهیم برد که زنان در عرصه های مختلف چگونه ایفای نقش کردند؟

در مقاله حاضر زنان به مادران و همسران شهید، مادران جانباز، همسران جانباز، زنان مهاجر و آوارگان جنگ، زنان پرستار، زنان منتظر و زنان منفی نگر تقسیم بندی شده اند و هر کدام از این زنان با توجه به روحیات و عقاید خود

بازتاب ها و کنش های خاصی در مورد جنگ و اتفاقات پیرامون آن دارند.

برخی از این زنان در مواجهه با مشکلات و مصائب به زنان آرمانی و برخی دیگر به زنانی زمینی بدل می شوند و وجود هر کدام از این نوع زنان در صحنه رمان و داستان الزامی است، تا طرف مقابل آن بهتر شناخته شود و همان طور که گفته اند هر چیزی با ضد خودش شناخته می شود، بدین منظور وجود زنان منفی نگر است که باعث می شود تا زنان آرمانی و اسطوره ای شناسایی شوند و ارزش و اهمیت آنان در جنب چنین زنهایی است که به منصفه ی ظهور می رسد.

نقش رمان در این دوره به تصویر کشیدن استقامت، صبوری و از خود گذشتگی زنان است، زیرا زنان این دوره نسبت به دوره های پیشین متمایز می باشند و به مسئولیت و تعهد خطیر خود در قبال خانواده و جامعه واقف شدند و به همین دلیل خود را از قید هوس و آرزو آزاد ساختند و به عنوان زنان آرمانی جلوه گر شدند.

واژه های کلیدی: دفاع مقدس، رمان، زن، ایثار.

* این مقاله مستخرج از رساله دوره دکتری می باشد که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است.

** دانشجوی مقطع دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۳/۲۲

درباره شخصیت و جایگاه زن در ادبیات و رمان سخن گفتن تازگی ندارد؛ بلکه این موضوع به دفعات از زوایای مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. شخصیت زن در ادبیات کلاسیک ایران تصویری ناخوشایند است و او را همیشه در حد یک معشوق می‌نگریستند که وسیله‌ای برای تلذذ جنس مخالف بوده است و علت آن است که همیشه مردان قلم در دست بوده‌اند و جامعه‌ی ما، جامعه‌ای است که عقل مذکر بر آن حکومت کرده است و به همین علت شخصیت زن را به هر نحوی که خود می‌خواستند، ترسیم می‌کردند.

همیشه زنان به دو صورت وصف می‌شدند یا زنان آرمانی و اثیری بودند که با معشوق الهی یکی می‌شدند و گاهی شخصیت زنان آنقدر نازل می‌شد که پلیدترین صفات را از آن زنان می‌دانستند و آنان را گمراه کننده‌ی مردان می‌شمردند و در اکثر متون زنان را مظهر بی‌وفایی می‌دانستند.

کسی کو بود مهتر انجمن
کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش به گفتار زن شد به باد
خجسته زنی کو ز مادر نژاد
(فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۷۱/۳)

با وجود اینکه ادبیات کلاسیک ما نتوانسته تصویر واقعی زن را آشکار سازد، ولیکن خوشبختانه در ادبیات و رمان معاصر چهره‌ی زن از حالت تحقیر شدگی، تغییر کرده و نویسندگان به زنان از زوایای دیگر نگریستند و با شخصیت بخشی به زنان برجسته در داستان‌های خود، اعتبار و هویتی درخور برای زنان قائل شدند. لذا شخصیت زنان در رمان‌های جنگ که مورد مطالعه و بحث مقاله حاضر است، شخصیتی متفاوت با قبل است و تا حدی جایگاه واقعی زن را نمایان ساخته است.

بی شک زن، این اسطوره‌ی عشق و ایثار و این نماد مقاومت و ایستادگی، نقش مهمی در پیشبرد جنگ و حفظ ارزشهای آن دارد. زن گاهی به شکل مادری ملکوتی و آسمانی و گاهی به شکل همسری فداکار و از خود گذشته ایفای نقش می‌کند و گاهی این اسطوره و سنبل مقاومت به حالتی متضاد جلوه‌گر می‌شود.

زن تجلی عالی عشق به شمار می‌رود و رمان‌های موجود در این زمینه حکایت از عشق ورزی‌های اوست و همین عشق ورزی و قلب رئوف و مهربان اوست که او را به سمت ایستادگی و نمادی از مقاومت سوق می‌دهد و با آن وجود رئوف و قلبی که سرشار از مهر است، یار و پشتیبانی برای همسر و فرزند جانباز خود می‌شود و به همین جهت است که مادر را در متون مختلف به خدا تشبیه کرده‌اند و گفته‌اند که: «بهشت زیر پای مادران است».

پرتو حق است آن معشوق نیست
خالق است آن گوییا مخلوق
نیست
(مولوی، ۱۳۸۹، ۸۷)

تعریف ادبیات و ادبیات دفاع مقدس

"ادبیات در لغت از ریشه ی دو حرفی "دب" گرفته شده و در زبان پهلوی به معنی خوی، پرورش، نگارش، عادت و امثال آن آمده است. صورت ها و مشتقات دیگر این لغت: دب، دپیر، دیپ، دیباو دیوان آمده است. از این لغت در فارسی امروز دبستان و دبیرستان به معنی جای تربیت و محل تشکیل خوی و عادت و مرکز آموختن خط "مکتب" و نیز دیبا و دیوان برجای مانده است." (ماحوزی، ۱۳۸۱، ۲۱۶)

ادبیات از هنرهای هفتگانه می باشد، هنری است که به واسطه لفظ بیان می شود "ادبیات یعنی تقلید به واسطه ی زبان. همان طور که نقاشی یعنی تقلید به واسطه ی تصویر. در معنای اخص، این تقلید هر گونه تقلیدی نیست، چون ما در ادبیات الزاماً واقعیت را تقلید نمی کنیم و به تقلید موجودات و کنش هایی نیز می پردازیم که تا به حال وجود نداشته اند. ادبیات داستان تخیلی است و این نخستین تعریف ساختاری از ادبیات محسوب می شود." (تودوروف، ۱۳۸۷، ۱۳)

نویسنده وقتی قلم به دست می گیرد باید بداند که چه می خواهد بنویسد و هدف او از نوشتن چیست و بر اساس گزینشی که می کند مسئولیت ها و تعهداتی دارد، او بر آن است تا گوشه ای از تجربیات و جهان پیرامون خود را به نمایش گذارد. نویسنده می خواهد جهان و به ویژه آدمی را بر دیگر آدمیان آشکار کند تا ایشان در برابر شیئی که بدین گونه عریان شده است مسئولیت خود را تماماً دریابند و برعهده بگیرند. در امور حقوقی فرض بر این است که هیچ کس از قانون بی اطلاع نیست، زیرا کتاب مدونی هست و قانون در آن مسطور است. پس از آن، اختیار باشماست که از آن تخطی کنید، اما خود می دانید که به چه خطرهایی تن در داده اید.

بر همین وجه، وظیفه ی نویسنده است که کاری کند تا هیچ کس نتواند از جهان بی اطلاع بماند و هیچ کس نتواند خود را از آن مبرا بداند و چون نویسنده یک بار به دنیای زبان اندر شده است دیگر هرگز نمی تواند وانمود کند که سخن گفتن نمی داند. اگر شما وارد دنیای دلالات بشوید دیگر راهی ندارید تا از آن بدرآیید. اگر کلمات را واگذارید تا آزادانه در کنار هم بنشینند تشکیل جمله می دهند و هر جمله حاوی همه ی زبان است و بر همه ی جهان دلالت می کند. حتی سکوت بر حسب کلمات تعریف می شود، همان گونه که مکث، در موسیقی، معنای خود را از گروه نت هایی که، آن را احاطه کرده است می یابد. این سکوت لحظه ای از زبان است. خاموش شدن دم در کشیدن نیست، سرپیچی از سخن گفتن است، پس نوعی سخن گفتن است. (سارتر ۱۳۸۸، ۸۶)

با توجه به این مسئله که جوهره ی اصلی ادبیات تخیل است؛ ادبیات جنگ را نیز این گونه می توان تعریف نمود: "ادبیات جنگ نوشته ها و آثاری هستند که صرف نظر از منشا واقعی و غیر واقعی فکر اولیه شان، ماهیت و ذات تخیلی دارند. با پرداختن به جنگ و مسائل مرتبط با آن به جدال اندیشه ها و ساحت های نااندیشیده و ناگفته درباره ی جنگ و تبعات و پیامد های آن می پردازد." (فروغی جهرمی، ۲، ۱۳۸۹/۴۶۱)

برخی از منتقدان بر آنند که داستان جنگ باید در صحنه ی جنگ اتفاق بیافتد و فکر اصلی داستان نویس، بیان جنگ و پیامد های آن باشد.

درحالی که برخی دیگر همانند تیم ابرین بر این اعتقادند که: "داستان جنگ تنها نباید به حوادث و رویدادهای جنگی اختصاص یابد. او می گوید:

داستان جنگ همیشه نباید در فضای سربازخانه ها، سنگرها و میادین جنگ و نبرد روی دهد. یک داستان جنگ مانند تمام آثار داستانی برتر جهان می تواند از قلب انسانها بگوید. " (همان، ۹۴/۲)

با بررسی اجمالی که در مورد داستان جنگ و دفاع مقدس صورت گرفت، پی می بریم که داستان جنگ و دفاع مقدس با یکدیگر تفاوت دارند. زیرا هدف داستان جنگ، بیان جنگ و پیامدهای آن می باشد ولی "داستان دفاع مقدس از جنس جنگ است با این تفاوت عمده که در این ژانر ادبی منحصر به فرد-که خاص جنگ ایران و عراق است- بن مایه و مضامین، مذهبی، فرهنگی، ملی ایران در آن درشت نمایی شده است.

در این گونه داستان درونمایه هایی چون ایثار، میل به شهادت، دفاع از سرزمین مادری، حفظ روحیه ی جوانمردی در دوران جنگ، رشادت، دوری جستن از خود محوری، غرور، تعصبات نادرست، شرح سنن و باورها و هنجارهای منطقه ای و بومی.... و شرح ارزش های دفاع مقدس به وفور دیده می شود. " (همان، ۱۲۱/۲)

با توجه به تعریفی که از ادبیات شد، مشخص می شود، شخصی که به موضوع ادبیات دفاع مقدس می پردازد، مسئولیت و تعهدی احساس نموده است، او سعی دارد تا با پرداختن به این بحث جنبه های مختلف این نوع ادبیات داستانی را روشن سازد.

"ادبیات جنگ سابقه ی طولانی در جهان دارد، اما ادبیات دفاع مقدس ما چیزی جدای از آن است که در ظاهر آن نیست. یعنی حتی از نظر فداکاری ها و از خود گذشتگی ها هم به نوعی دفاع مقدس با جنگ های دیگر برابر است، اما مسئله حق و باطل بودن آن و مسئله دفاعی بودن آن است که آن را ویژه می کند. " (حنیف، محمد و محسن، ۱۳۸۸، ۴۶)

با این توضیح مشخص می شود که ادبیات دفاع مقدس، شاخه ای از ادبیات است که در حال رشد و نمو می باشد "ادبیات دفاع مقدس به ادبیاتی اطلاق می شود که درباره ی مقاومت و ایستادگی و دفاع مبتنی بر ارزش های دینی و الهی است. این ادبیات، ادبیات ضد جنگ هم هست، چون دفاع، ضد جنگ است. بنابراین ادبیات ضد دفاع مقدس را نمی توان ادبیات ضد جنگ نامید و این مرز ظریف و دقیق و باریکی است که تحلیلگران یا گویندگان بدون رعایت حریم معنایی واژه ها به کار می گیرند. ادبیات جنگ غیر دفاع مقدس را نیز نمی توان ادبیات ضد دفاع مقدس نامید. " (سنگری، ۱۳۸۹، ۲۱)

با کمی کنکاش و توجه در می یابیم که نویسندگان داستان های جنگ بر آن است تا مسئولیت و تعهد خود را در قبال جامعه ایفا کند. بر این اساس در داستان های جنگ باید اصول و قواعد خاصی رعایت شود.

" در داستان های جنگ باید عنصر تجربه و پیدایش رابطه ی حسی میان نویسنده با اثر و ازسویی اثربا خواننده وجود داشته باشد. از سویی دیگر نویسندگان باید صاحب عقیده باشند و در راستای طرح مباحث ایدئولوژیک، فلسفی، آرمانی، دینی به مطالعه ی عمیق در مباحث یاد شده بپردازد. با تمامی این اوصاف داستان های قوام یافته و مستحکمی نیز تاکنون خلق شده اند و باگذشت زمان نیز نویسندگان دفاع مقدس تجربه کافی برای خلق آثار ارزشمند را پیدا خواهد کرد. " (پارسی نژاد، ۲۲، ۱۳۸۴)

جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق پدیده‌ای مقدس بود که در آن ارزش‌ها و آرمان‌های افراد مختلف مورد آزمون واقع شد و انسان‌های وارسته از انسان‌های عامی و منفعت‌طلب متمایز گشت.

وقایع جنگ به دو صورت نقل می‌شود؛ یکی به صورت تاریخ که فقط صرف گفتن وقایع است و در آن واقعیت‌ها بدون بیان احساسات بیان می‌شود و خواننده با عمق احساسات و دگرگونی‌ها آشنا نمی‌شود؛ ولی روش دوم ثبت وقایع و بیان آنها به صورت رمان است که از ارزشی بس والا برخوردار است و در آن نویسنده به درون شخصیت‌های داستان خویش می‌خزد و احساسات، افکار و عقاید آنها را در حالت‌های مختلف بازگو می‌کند و به این طریق خواننده با ضربه‌ی مهلک، ویرانگر و آسیب‌های اجتماعی و روانی جنگ بیشتر آشنا می‌شود و برای او ملموس‌تر می‌گردد.

رمان‌های بسیاری درباره جنگ و عواقب پیامدهای آن نوشته شده است که برخی از این رمان‌ها در اوایل جنگ و برخی دیگر بعد از جنگ به رشته‌ی تحریر درآمده است و تفاوت‌های بسیاری بین این دو نوع رمان دیده می‌شود؛ زیرا رمان‌هایی که در ابتدای جنگ نوشته شده، نویسنده به عواقب و نتایج کامل جنگ آگاهی ندارد، ولی در رمان‌هایی که چند سال پس از جنگ نوشته شده است، نویسنده عواقب آنها را لمس کرده و آن را در رمان خود منعکس می‌کند. در برخی از این رمان‌ها زنان جایگاه خاصی ندارند و بیشتر رمانی مردانه است، ولی در برخی دیگر از این رمان‌ها به زنان توجهی ویژه شده است و زنان مختلف با دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف دیده می‌شوند.

در رمان "ریشه در اعماق" شفی محمدبه تداعی و باز گویی خاطراتش برای پسر ده‌ماهه‌اش خیروک می‌پردازد و در آن مشکلات عدیده‌ای که برای شفی محمد و همسرش پیش می‌آید، به تصویر کشیده می‌شود و رمان "سروداروند" نیز با تداعی خاطرات توسط عبدل که مجروح جنگی شده است، آغاز می‌گردد. در هر دو رمان، شخصیت داستان تا حدودی، سیری به گذشته دارد و این نشان از دلنگی شخصیت داستان دارد که می‌خواهد با تداعی خاطرات خوش، مرهمی برای زخم‌های عمیقش بیابد و یا با بیان دردها و رنج‌ها، خودش را تسلی بخشد.

«دلنگی برای گذشته به حفظ خاطره می‌انجامد؛ حفظ خاطره، حفظ حافظه‌ی تاریخی و جمعی است؛ مقابله‌ای با خاموشی و مرگ و راهی برای غلبه بر روزمرگی است. بازیابی گذشته از طریق مرور خاطره‌ها نوعی دل‌مشغولی رمانتیک برای گریز از نابسامانی‌هاست. دلنگی نسلی است که حسرت ایامی را می‌خورد که اشتیاق به تغییر و تحول از دست نرفته بود، اعتماد به نفسی بود و جهان این سان از هم گسسته نمی‌نمود.» (میر عابدینی، ۱۳۸۰، ۹۴۴/۳)

پس در هر دو داستان زخمی عمیق وجود دارد و شخصیت‌های داستان به دنبال راهی برای بهبود این زخم می‌گردند. «منیژه آرمین در سروداروند (۱۳۶۸) بانثری نارسا، داستان آوارگی یک خانواده‌ی خرمشهری را می‌گوید که یکی از پسرانش به جبهه می‌رود و دیگری که ضد انقلابی شده در برخورد با واقعیت‌ها به راه راست برمی‌گردد. پرداخت صحنه‌ها و گفتگوهای این نوشته تصنعی و باورنکردنی است و کلیشه‌پردازی در توصیف شخصیت‌ها غلبه دارد.» (همو، ۹۰۳)

داستان سروداروند دو سکنه و دو شکست دارد که باعث گردیده تا داستان کمی غیر قابل باور گردد. یکی از این دو سکنه، تغییر ناگهانی اکبر و شهادت او بود. با وجود این که اکبر مخالف سرسخت رژیم و

حتی افکار خانواده‌اش بود و آنها را به باد سخره می‌گرفت، نویسنده چگونگی تغییر مسیر فکری او را مشخص نکرده و یکباره خبر شهادت او را می‌دهد و این خبر شهادت ناگهانی است و برای خواننده باور پذیر نمی‌باشد.

سکته‌ی دوم، تغییر ناگهانی است که در شخصیت ربابه دختر خانواده شکل می‌گیرد. ربابه که دختری باتربیت سنتی است و آن چنان به نامزد خود وفادار است که حتی لباس مشکی را از تن خارج نمی‌کند، چگونه در مدت کوتاه تغییر هویت می‌دهد و به فردی دیگر تبدیل می‌شود و در این جا نیز نویسنده چگونگی این تغییر را نشان نمی‌دهد. در سه رمان مورد بحث مقاله‌ی حاضر زنان با رویکردهای مختلف حاضر می‌شوند:

۱- مادران و همسران شهید؛ ۲- همسران و مادران جانباز؛ ۳- زنان پرستار؛ ۴- زنان مرزنشین و مهاجر... که در ذیل به توضیح پیرامون هر یک از آنان می‌پردازیم.

مادران و همسران شهید

یکی از مهم‌ترین نقش‌هایی که زنان در دوره جنگ و بعد از آن داشتند، نقش مادر و همسر شهید بودن است. همسران شهدا یکی از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه محسوب می‌شوند؛ زیرا با از دست دادن همسرانشان مسئولیت خطیر خانواده چه از بعد اقتصادی و چه ابعاد دیگر بر عهده‌ی همسران آنها قرار می‌گیرد و در این مرحله افراد کنش‌های متفاوتی از خود بروز می‌دهند.

مادران شهدا به صورت طبیعی بعد از شنیدن خبر شهادت فرزندان‌شان کنش‌های روحی و روانی خاصی از خود نشان می‌دهند که همه‌ی این موارد دال بر عاطفه و مهر مادری آنها است و نمی‌توان بر آنها خرده گرفت ولی در بین آنها مادرانی دیده می‌شوند که ویژگی متفاوت با مادران دیگر دارند و علت آن ایمان قلبی است که آنها را به سوی صبر و شکیبایی سوق می‌دهد.

در رمان سروداروند نوشته منیژه آرمین زمانی که سلیمه خبر شهادت پسرش اکبر را می‌شنود بسیار دیدنی است و ایمان و اعتقاد سلیمه بیشتر به منصفی ظهور می‌رسد. او که مظهر صبر و بردباری و شکیبایی است وقتی درمی‌یابد که فرزندش متحول گشته و از گروه مخالفین خارج شده و به درجه شهادت نائل شده است، سجده‌ی شکر به جا می‌آورد و با متانت تمام این امتحان الهی را می‌پذیرد و از آن به عاقبت به خیری یاد می‌کند.

«سلیمه عکس اکبر را که دید گفت:

- بچه‌ام چه نورانی شده! و بعد، همان جا دم درگاهی سجده‌ی شکر به جا آورد.

- دیدی عبدل ... دیدی اصغر، دیدی بچه‌ام آخرش شهید شد، دیدی عاقبت به خیر شد.»

(آرمین، ۱۳۶۸، ۱۷۷)

و اوج صبر و استقامت مادر زمانی است که، وقتی عبدال پسر دیگرش که مجروح جنگی نیز هست از مادر می‌خواهد به جبهه برود و مادر با داشتن یک فرزند شهید، با بردباری بی‌نظیر او را به سمت ندای قلبش هدایت می‌کند و به این طریق مادر را زنی آرمانی می‌سازد.

«بچه‌ها می‌دیدند که مادرشان چطور وقتی ظرف می‌شست و یاسبزی پاک می‌کرد یا سر دیگ غذا، با لحن عجیب، با صدایی که از عالمی دیگر بود، می‌گفت: «خدایا شکر!» این دو کلمه، گویا کتابی پرورق بود، کتابی که او با قلبش آن را خوانده بود. آن‌قدر به کوچکی خود و بزرگی خدا ایمان یافت که وقتی عبدال از او اجازه گرفت تا به جبهه برود، گفت: «برو پسر جان، برو به دنبال ندای قلبت.» (همو، ۱۸۱)

سلیمه در سروداروند همسر شهید نیز می‌باشد. او صبورانه با مشکلات مواجه می‌شود و بسیار مدبرانه عمل می‌کند. ولی در همان زمان ربابه دختر سلیمه که او هم همسر شهید محسوب می‌شود نمی‌تواند صبر و شکیبایی و پختگی مادر را داشته باشد، اشتباهی را مرتکب می‌شود که گزینش درست او دریافتن همسر است و تغییر ظاهری که در او ایجاد می‌شود؛ ولی در انتهای داستان او به اشتباه خود واقف می‌گردد.

مادران جانباز

یکی دیگر از نقش‌هایی که در این داستان‌ها وجود دارد، نقش مادر جانباز است. در جای‌جای داستان ریشه در اعماق نویسنده رنج و مشقت یک مادر جانباز را ترسیم می‌کند، مادری که جانش را برای آسایش فرزندش نثار می‌کند. همان پیرزنی که وقتی موج فرزندش را می‌گیرد با بدن نحیفش پسرش را در فرغون می‌گذارد و یکه و تنها تا درمانگاه می‌رساند. مادری که سمبل مقاومت است و از همین جاست که می‌گویند: «بهشت زیر پای مادران است».

«مادر فرغون را کنار شفای گذاشت. خم شد تا او را بلند کند. دستهایش را به زیر کمرش برد و حلقه زد. بدن نحیف مادر توان نداشت.

شفای سنگین بود و می‌لرزید. مادر درمانده و عصبی نگاه به عایشه انداخت. از او کمکی ساخته نبود، دوباره دست به کار شد. بالای سر شفای زانو زد و کتف‌هایش را گرفت و بلند کرد...» (حسن بیگی، ۱۳۸۹، ۴۸)

تضاد و دوگانگی، ترس از تنها شدن و ترس از ترحم که در وجود اشخاص مجروح وجود دارد وضعیت را وخیم‌تر می‌کند و چگونگی برخورد با آنها را دچار مشکل می‌سازد. در این میان مادران جانباز وضعیت بدتری را سپری می‌کنند. در داستان گلاب خانم، آسیه مادر موسی دچار نوعی سردرگمی در رفتارش شده است و نمی‌داند که چگونه باید با پسرش برخورد کند. «چه باید می‌کردم که نکردم؟! اون روزهای اولی که او آمده بود، عین پروانه می‌گشتم دورش. یک لحظه ازش جدا نمی‌شدم، می‌گفتم گناه دارد بچه‌ام، بگذار جوری باهانش تا کنم که حس نکند صورت و صدایش دلمو زده و سیرم کرده ازش، دم به ساعت رفتم پیشش، تندتند دورش چرخیدم و تر و خشکش کردم، گرمتر از وقتی که هنوز این جور نبود، اما گفتم «هان؟! ترحم می‌کنی مادر؟!» به دل نگرفتم، فکر کردم کمتر دور و برش بپلکم. گفتم بگذار راحت باشد، هر جور دوست دارد، شاید اگه تنها باشه راحت‌تر است ... چند روز گذشت و کمتر که توی اتاقش آفتابی شدم دوباره گفتم «هان؟! مادر چی شد؟ سیر شدی ازم؟!» (فراست، ۱۳۷۹، ۲۰۴)

همسران جانباز

از جمله چهره‌های ماندگار و ایثارگر در رمان جنگ، همسران جانباز می‌باشند. البته بازتاب و کنش هرکدام از این زنان با توجه به مشکلات خانوادگی، تجربیات و بلوغ فکری آنها متفاوت است و برخی از این عملکردها و واکنش‌ها، عملکردی آرمانی است و برخی دیگر جاهلانه و از روی عدم شناخت کافی می‌باشد.

در رمان گلاب خانم رفتار فرخنده، همسر آقای وصالی، نشان دهنده‌ی افکار و اعتقادات اوست وقتی می‌بینیم همسر مجروح نابینا، تمام عمرش را وقف نگهداری از همسرش می‌کند، تنها یک جواب قانع‌کننده برای این سوال می‌یابیم و آن معامله کردن با خداست که او را از این راه پر مشقت خسته نمی‌کند و پاداشش را از خدا طلب می‌کند و همین اعتقادات و ایثار آنهاست، که این زنان را به زنانی بدل می‌کند.

«آقای وصالی گفت: یه روز قرآن آورد. گفت: «این چیه؟» رویش دست کشیدم و گفتم: «معلوم است، قرآن» نمی‌دانستم برای چی می‌خواهد. به گریه گفت: «اصغر خیال می‌کنی نابینایی‌ات دلمو زده؟ گفتم: «نزده؟» گفت: «به این قرآن بعد از نابینایی‌ات برام عزیزتر شدی: گفتم: «نگاه مردمو چه می‌کنی؟» گفت: «می‌خرم» گفتم: «به قیمت چی؟» گفت: «به قیمت نگاه خدا.» (همو، ۲۴۷)

در داستان ریشه در اعماق همسر شفی محمد با این که به بیماری سرطان از دنیا رفته است ولی نقش پررنگی در داستان دارد و شفی محمد با یاد همسرش بماه آلام و دردهای خود را تسکین می‌بخشد.

«بماه اگر بود، دلداریش می‌داد، صورتش را می‌شست. تر و خشکش می‌کرد. شبها وقتی شب کوری به سراغش می‌آمد، چشمای بماه جای او می‌دید وقتی تب و لرز می‌آمد، کسی بود که سرش را روی زانویش بگذارد. به فکر چاره بیفتد و نگوید: زار آمد، ... زار ...» (حسن بیگی، ۳۴)

و بزرگترین ایثار و از خود گذشتگی زمانی است که دختری به ازدواج با مجروحی جنگی خصوصاً مجروحی که از ناحیه‌ی صورت زخمی شده است، تن می‌دهد. در داستان گلاب خانم، گلاب برای این انتخاب به زمان نیاز دارد. او مردد است بین رفتن و ماندن بین انتخاب کردن عشق و سلامت مردم و فرزندان، او برای یافتن جواب خود به خانه‌ی یکی از جانبازان می‌رود و می‌خواهد زندگی آنها برایش ملموس تر باشد و دریابد آنها با چه مشکلاتی مواجه هستند.

زنان مهاجر و آوارگان جنگ

داستان سرود اروند با بمب باران شهر آغاز می‌شود و صحنه‌هایی از خشونت جنگ به تصویر کشیده می‌شود و زنان و کودکانند که آوارگان اصلی جنگ محسوب می‌شوند. سلیمه در حمله‌ی هوایی همسرش را از دست می‌دهد، پسرش از ناحیه‌ی پا مجروح می‌شود، دخترش که یک روز است به عقد شخصی درآمده

بیوه می‌شود و در نهایت پسر دیگرش نیز به جبهه می‌رود و این سلیمه مادر خانواده است که همه‌ی این مشکلات و مصائب را متحمل می‌شود و برای حفظ خانواده‌اش به سمت تهران مهاجرت می‌کند و در آن جا نیز با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شود.

هر چند این مهاجرت برای یافتن مکانی امن است؛ اما این سفر باعث می‌گردد تاجهان‌بینی افراد خانواده تغییر کند و دورشدن از محیط جنگ این فرصت را می‌دهد تا ما به تبعات و (مشکلات جنگ) ویرانی‌ها و از هم پاشیدن خانواده‌ها، نگاهی عمیق و تازه داشته باشیم.

زنان در رویارویی با محیط جدید به تضادهایی می‌رسند و موجب می‌گردد که هرکدام از این زنان عکس‌العملی متفاوت با دیگری داشته باشند. مثلاً ربابه دختر سلیمه که همسرش شهید شده در مواجهه با این تضاد به کلی تغییر کرده و مسیر درست را انتخاب نمی‌کند ولی در پایان داستان به اشتباهش پی می‌برد و سلیمه که مادر خانواده است زنی رنج کشیده و همسرش را در حملات هوایی از دست داده، یکی از پسرانش جانباز و دیگری شهید شده است، راه را می‌یابد. او تمام سعیش را برای حفظ بنیان خانواده می‌کند و در نهایت همین جنگ است که از او زنی آرمانی و فوق تصور بشر می‌سازد.

سلیمه هر گاه عرصه بر او تنگ می‌شد و دیگر توان تحمل مشکلات را نداشت به سقا خانه می‌رفت و این گونه به وسیله جنگ زدن به اعتقادات مذهبی آلام و درد هایش را تسکین می‌بخشید. و این نشان از اعتقادات مذهبی و تابویی دارد که سلیمه به آن دل بسته است.

«سرش را گذاشت روی ضریح سقا خانه وزد زیرگریه. شمع های نیمه سوخته، به همراهش اشک می ریختند. بعد از ساعت ها که سرگردان و ویلان کوچه ها را گشته بود، حالا انگار پناهگاهی یافته بود جایی که بتواند عقده های دل را خالی کند. در آن تاریکی غروب و مهممه ها، یاد شام غریبان خرمشهر افتاد. در کوچه پس کوچه ها، مرد هاوزن ها و بچه ها، با شمع هایی در دست، می گشتند و یاد غربت و سرگردانی اهل بیت می کردند.» (آرمین، ۱۳۴).

زنان پرستار

نقش مهم دیگری که زنان در جنگ ایفا کردند پرستاری و امداد رسانی آنها بود که سهم به سزایی در پیش برد جنگ داشت. در داستان سرود اروند برخی زنان از شهرهای دیگر به مناطق جنگ زده می‌آمدند تا به مجروحین و خانواده‌های جنگ زده کمک کنند؛ گرچه نقش اینان در داستان پر رنگ نیست ولی روحیه ایثارگری و فداکاری زنان تا حدی به تصویر کشیده شده:

«از میان سایه‌ها، عبدل، ربابه را دید که بالای سرش ایستاده و گریه می‌کند.

- غصه نخور برادر. ما باید ثابت کنیم که مقاوم‌تر از آن است که دشمن فکر می‌کند. صدا، صدای ربابه نبود. عبدل، دوباره نگاهش کرد. نه او ربابه نبود و با آنکه نگاهش آشنا بود، ولی صورتش غریب می‌نمود. عبدل به زحمت گفت:

- از کجا آمده‌ای اینجا؟

- از شیراز: از شیراز آمده‌ام ولی حالا خانه‌ام همین جاست. رفته بودم سوسنگرد و بعد آمدم اینجا.

کمک‌های اولیه را تابستان در شهرمان یاد گرفتم، کاری که از دستم برنمی‌آید؛ ولی همین قدر که سرماها را از این طرف و آن طرف کنم و به مریض خانه و زخمی‌ها غذا بدهم، باز از هیچی بهتر است. برادرم هم آمده همین جا می‌جنگد. دل داشته باش برادر.» (آرمین، ۳۰)

در داستان گلاب خانم، قاسم‌علی فراست دو پرستار آرمانی و زمینی را مقابل هم قرار می‌دهد. خانم راستی به علت چهره‌ی به هم ریخته موسی، از عوض کردن پانسما او سرباز می‌زند، ولی خانم اقبالی با اشتیاق تمام با این که مسئول آن بخش نیست آن را می‌پذیرد و برخورد جدی با خانم راستی می‌کند. و همین پرستار آرمانی، یعنی خانم اقبالی است که سنگ صبور مجروحین می‌شود و هرکاری که از دستش ساخته است برای آن‌ها انجام می‌دهد و این اوج فداکاری و دلسوزی پرستار است.

«شده بود سنگ صبورشان، مادرشان، خواهرشان و بچه‌شان، یک بار علیرضا، جوان بجنوردی که هنوز پشت لیش خوب سایه نینداخته بود، فقط برای این که یاد مادر افتاده بود، از آش رشته‌هایش گفته بود. روز بعد خانم اقبالی با قابلمه‌ی بزرگ آش رشته پیاز مال آمده بود. یک روز باباعلی، پیرمرد سپید موی گنابادی، عکس نوه‌ی ندیده‌اش را نشان همه می‌داد و از او گفته بود و غم شکافی را داشت که عکس برداشته بود و زن عکس را گرفته بود و دو روز بعد آن را همراه عکسی که از روی آن گرفته شده آورده بود. دیگر همه فهمیده بودند که جلوی خانم اقبالی حرفی که ممکن است به زحمتش بیندازد نزنند والا شده از زیر زمین تهیه می‌کنند.» (فراست، ۶۳)

زنان منتظر

یکی دیگر از آسیب‌ها و رنج‌هایی که زنان متحمل می‌شوند، رنج دوری و بی‌خبری از فرزندان و همسر می‌باشد و همین انتظار و بی‌خبری آنان را به کوه صبر و استقامت بدل می‌سازد.

رمان گلاب خانم، روایت دردناک جستجوی آسیه برای یافتن فرزندش است. آسیه برای یافتن فرزندش به همه جا سر می‌زند تا جایی که او به جستجو در بین شهدای گمنام می‌پردازد تا شاید نشانی از فرزندش بیابد: «قدم چنان سبکبال بر می‌داشت که انگار نه صلوه‌ی ظهر و گرمای تیر ماه است و نه این قدمها، قدم زنی است به خستگی چند روز. و به عمری پنجاه گذشته. پنجاه!

جان گرفته بود آسیه، جان و امید، و سبکبال و با شتاب می‌رفت. رفتن را تیز پا بود، اما همین که رسید و راهنمایی که شد پا سست کرد. حالا دیگر همان پرنده‌ای نبود که مسیر را می‌جهید و می‌پريد و می‌رفت. کوهی از گوشت و استخوان شده بود و جا به جایی نمی‌توانست. گوشه سالن، محفظه‌ی شهدای گمنام را پیدا کرده دست برد و آرام کشوی شهیدی را بیرون کشیده.» (فراست، ۷۴)

وقتی آسیه کشوی بی سر را بیرون می‌کشد و گریان سر بر لبه‌ی کشو می‌گذارد، زنی که فرزندش مفقودالثر شده با حسرت به آسیه می‌نگرد و به او می‌گوید:

«خدا صبرت بده خواهر، سخت است می‌دونم، اما خوش به حالت که بالا خره پیداش کردی. بی سر است، باشد. کاش من هم یه دست، فقط یه دست از بچه ام داشتم. دفنش می‌کردم و دلم به این خوش بود که جایی برای گریه کردن دارم... نه... یه دست هم زیاده، فقط یه گوش، فقط یه گوش.» (فراست، ۷۵)

و این اوج درد و شکنجایی یک مادر را به تصویر می‌کشد.

زنان منفی‌نگر

زنانی هستند که با اسلام و حکومت مخالفند و اصولاً نویسنده آنها را حتی اگر از خانواده‌ی جنگ زده باشند، با حجابی نامناسب نشان می‌دهد. «موزیک اتاق پهلویی قطع شد و صدای پاشنه‌ی پای دخترها آمد که اتاقشان را ترک می‌کردند. لباس‌های آخرین مد پوشیده بودند و دستی به سر و صورتشان کشیده بودند. ربابه دل شکسته به آنها نگاه می‌کرد.» (آرمین، ۸۱)

شخصیت پردازی زنان رمان

در هر داستان عامل شخصیت محوری است که تمامیت قصه بر مدار آن می‌چرخد کلیه‌ی عوامل دیگر، عینیت، کمال، معنا و مفهوم و حتی علت وجودی خود را از عامل شخصیت کسب میکنند. و مگر می‌توان قصه‌ای یافت که در آن دگرگون شدن شخصیت موجبات دگرگونی حوادث، جدالها، طرح و توطئه و سایر عوامل دیگر را فراهم نیاورد؟ و آیا قصه‌ی می‌تواند چیزی جز رشد و تکامل شخصیت قهرمان در طول زمان باشد؟ (براهنی، ۱۳۶۲، ۲۴۲)

در داستان سرود ارونند نیز داستان بر مدار شخصیت هاست و این شخصیت‌ها هستند که با دگرگون شدنشان، مسیر داستان را تغییر می‌دهند. ربابه که دختری سنتی است با دگرگون شدنش مسیر داستان و سرنوشت خویش را تغییر می‌دهد، ولی چیزی که در داستان نویسنده باید به آن توجه می‌کرد، طرح داستان است که نویسنده اصلاً به آن نپرداخته است، زیرا علت دگرگون شدن ربابه را برای ما آشکار نمی‌سازد همین‌طور که علت تغییر و تحول اکبر که یک ضد انقلابی بود برای ما مشخص نیست. همان‌طور که در تعریف طرح گفته‌اند: «طرح نقل حوادث است با تکیه بر موجبات و روابط علت و معلول».

«سلطان مرد و سپس ملکه مرد» این داستان است. اما «سلطان مرد پس از چندی ملکه از فرط اندوه درگذشت» طرح است. در اینجا نیز توالی زمانی حفظ شده لیکن حس سببیت بر آن سایه افکنده است. یا این که «ملکه مرده و کسی از علت امر آگاه نبود تا بعد که معلوم شد از غم مرگ سلطان بوده است.» این طرح است، به علاوه یک راز، و این شکلی است که می‌تواند به کمال بسط داد. (فورستر، ۱۳۸۴، ۱۱۸)

درباره‌ی شخصیت این گونه گفته‌اند: «موقعی که با یک شخصیت قصه‌ای روبرو می‌شوند. دو موجود را در وجود او حاضر می‌بینند: اولی، شخصی اجتماعی، و دومی خود نویسنده با تمام ظرفیت فهم و احساس و ادراکش. از این روساده‌ترین تعریف درباره‌ی شخصیت این خواهد بود که: «شخصیت شبه شخصی است تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخیص بخشیده است.» (براهنی، ۲۴۹)

"شخصیت‌ها از دیدگاه‌های مختلف قابل تفکیک و بررسی می‌باشند. شخصیت‌ها از جهت جامع‌یاساده بودن و ایستا بودن... حائز اهمیت می‌باشند؛ زیرا نویسندگان در رمان، شخصیت‌ها را از نمونه‌ی انسان واقعی می‌آفرینند و عکس‌العمل آن‌ها را در برابر اعمال و رفتار خودشان و شخصیت‌های دیگر به نمایش می‌گذارند و خصوصیات خلقی و روانی آن‌ها را در برابر وقایع ترسیم می‌کنند و نشان می‌دهند که شخصیت‌های داستان چه می‌کنند و چه می‌اندیشند، خلاصه‌نمونه‌ای از انسان واقعی را با همه‌ی خصوصیات روحی و عاطفی می‌آفرینند." (میرصادقی، ادبیات داستانی، ۱۳۷۶، ۴۰۲)

شخصیت‌های موجود در رمان گلاب خانم، سرود ارون‌دوریش در اعماق، شخصیت‌هایی اجتماعی هستند که از جامعه ما در زمان جنگ نشأت گرفته‌اند. آسیه در گلاب خانم نماد مادران مفقودالثر و مادران جانبازی است که پس از مجروحیت فرزندشان با مشکلات متفاوتی دست و پنجه نرم می‌کنند. او مادری است همانند مادران دیگر، او با شور و شوق زیادی به آماده کردن تدارکات عروسی پسرش می‌پردازد ولی پس از بی‌خبر شدن از پسرش در لهیب اضطراب و دلواپسی می‌سوزد.

با توجه به تعریف شخصیت ایستا "شخصیت ایستا، شخصیتی در داستان است که تغییر نکند یا اندک تغییر را بپذیرد و به عبارت دیگر در پایان داستان همان باشد که در آغاز بوده است و حوادث داستان بر او تأثیر نکند یا اگر تأثیر کند، تأثیر کمی باشد". (میرصادقی، عناصر داستان، ۱۳۷۶، ۹۳) آسیه، از نوع شخصیت ایستا و ساده است؛ زیرا اندیشه‌های او در تمام داستان ثابت می‌ماند و بسیار ساده لوحانه فکر می‌کند. آسیه وقتی می‌خواهد پسرش را برای ازدواج با گلاب تشویق کند استدلالش به نوعی ترحم برای موسی محسوب می‌شود.

- عوض این که گلاب پس بکشد تو پس می‌کشی .
- مادر چند وقت دیگه که توی گوشش بخونن، کی به تو زن می‌ده، گلاب باز دختر برادرمه، نامزدته، حرفش توی فامیل و در و همسایه پیچیده، مجبوره، بقیه که مجبور نیستن. (گلاب خانم، ۲۰۳)

نویسنده در ترسیم شخصیت آسیه به عنوان یک مادر دردمند که مدتی پسرش مفقود بوده سپس مجروحیتی از نوع خاص می‌یابد، موفق بوده است. او، مادری است که باید مسئولیت و دردمندی همسر، پسر و گلاب را به دوش بکشد. گاه افراط می‌کند و گاه تفریط، گاه سرخوش است و گاه بی‌حوصله. او در رفتار با پسرش دچار تعارض می‌شود و دردهای زیادی را تحمل می‌کند. زیرا با زودرنجی که موسی دارد هرگونه محبتی که مادرش به او می‌کند، موسی از دید ترحم به آن می‌نگرد و هرگونه کم‌توجهی را، فراموشی و بیزار شدن از خود تلقی می‌کند. از این رو است که مادر، دچار دوگانگی اخلاقی و به نوعی سردرگمی می‌گردد.

شخصیت گلاب برگرفته از زنانی است که به علت عشقشان، مجروحیت همسر را می‌پذیرند و برای پذیرش این واقعه مراحل را طی می‌کنند که فراست این مسئله و حالات درونی گلاب را برای خواننده به خوبی آشکار ساخته است. گلاب شخصیت پیچیده نیست، بلکه شخصیتی است که نویسنده او را در سر دوراهی قرار داده است و می‌خواهد تعارضات و تفکرات او را به تصویر بکشد. نویسنده نمی‌خواهد او را زن اسطوره‌ای قرار دهد که به یکباره به تمامی خواسته‌ها و علایق خویش پشت پا بزند، بلکه نویسنده بر آن است تا گلاب خود حقایق را ببیند و تصمیم بگیرد. او برای یافتن راه درست با خانواده‌های جانباز آشنا

می شود و سعی می کند تا مشکلات آن ها برایش ملموس گردد و بتواند با عقل و منطق تصمیم بگیرد نه با احساس .

فراست در ترسیم شخصیت گلاب بسیار منطقی عمل نموده است و او را از دختری احساسی به دختری عقلانی تبدیل می کند.

شخصیت گلاب از نوع شخصیت های پویا می باشد، زیرا در طول داستان دچار تغییر و تحولاتی می شود. «شخصیت پویا، شخصیتی است که در طول داستان، دستخوش تغییر و تحول شود و جنبه ای از شخصیت او، عقاید و جهان بینی او یا خصلت و خصوصیت شخصیتی او تغییر کند. این دگرگونی ممکن است عمیق باشد یا سطحی، پدیده باشد یا محدود؛ ممکن است در جهت ساختن شخصیت عمل کند یا در ویران شدن او، یعنی در جهت متعالی کردنش پیش رود یا در زمینه ی تباهی اش.» (میر صادقی، ۱۳۷۶، ۲۰۱)

خانم وصالی شخصیت اسطوره ای می باشد که همه ی وجودش سرشار از خوبی و نیکی است. شخصیت آسیه و سلیمه در دو داستان گلاب خانم و سرود اروند، هر دو از نوع شخصیت های نمادین می باشند؛ زیرا هر دو شخصیت برای ما نمادی از مادران جانبازان و شهدا می باشند و سبمل مقاومت و استواری و نشات گرفته از محیط اطراف ما هستند. در تعریف شخصیت های نمادین این گونه آمده است: «شخصیت نمادین، کسی است که حاصل جمع اعمال و گفتارش خواننده را به چیزی بیشتر از خودش راهنمایی کند، مثلاً او را همچون تجسمی از وحشی گری یا نیروی رهایی بخش یا مظهری از امید ببیند.» (همو، ۲۰۵)

سلیمه از نوع شخصیت های پویا است ، او زنی عامی است که بعد از حملات دشمن و از دست دادن همسر ، داماد ، مجروحیت پسر و شهادت پسر دیگرش ، توانست مشکلات را یک تنه به دوش کشد ، و تغییراتی در روحیه و افکار او ایجاد شد که باعث گردید ، راحت تر مسائل را بپذیرد و همین مسائل و مشکلات او را به سوی کمال سوق دهد.

شخص دیگری که در رمان سرود اروند آمده است، زهرا خانم می باشد که از نوع شخصیت های همراز است و هر زمان که سلیمه احساس یاس و ناامیدی می کند و خودش را در برابر مشکلات ناتوان می یابد، نزد زهرا خانم می رود و او همانند سنگ صبوری به دردها و آلام او گوش می سپارد و از بار رنج های او می کاهد.

در تعریف شخصیت همراز این گونه آمده است: «شخصیت همراز، شخصیت فرعی در نمایش نامه و داستان است که شخصیت اصلی به او اعتماد می کند و با او اسرار مگو و رازهای خود را در میان می گذارد.» (همو، ۲۰۵)

بایک نگاه کلی به هر سه رمان می توان دریافت که تمام شخصیت ها، پروتوتیپ هایی هستند که برگرفته از محیط و جامعه می باشند و «پروتوتیپ، یعنی نمونه هایی که ذهن نویسندگان را تحریک به خلق یک کاراکتر کرده است.» (دقیقیان، ۱۳۷۱، ۹)

در بررسی سبک و نگارش داستان ها در می یابیم که هر سه داستان، سبکی رئالیسم دارند و نویسندگان سعی کرده اند زندگی، شخصیت، تضادها و حقارت های مردمان ساده را به تصویر بکشند و به این طریق تحلیلی دقیق از جامعه به دست دهند. «شخصیت در این سبک، زاینده و محصول شرایط عینی معینی است. انسان در آثار رئالیستی، موجودی کاملاً اجتماعی است. بیش از هر چیز خواستگاه اجتماعی کارکترها، راهنمای نویسندگان در خلق ویژگی آن ها است. اما نویسندگان این سبک، تنها به این ریشه یابی اکتفا نمی کنند و می کوشند به قهرمان های خود ویژگی فردی ببخشند.» (همو، ۲۷)

Archive of SID

نتیجه گیری

بقا و دوام هر ملت و جامعه‌ای مرهون پایمردی‌ها و از خود گذشتگی‌های آن ملت است و چه بسا ایستادگی و از خود گذشتگی‌های افراد آن جامعه، بیداری و سرافرازی را برای آن جامعه به ارمغان آورده است و در دوران هشت سال دفاع مقدس که بخش مهمی از تاریخ این سرزمین را به خود اختصاص داده است، زنان نقش به سزایی در ایستادگی و مقاومت کشور در مقابل دشمن ایفا کرده‌اند و چه بسا اگر حضور زنان راسخ و مقاوم نبود، مردان آن چنان با فراغ بال به جنگ با دشمن نمی‌پرداختند.

در این مقاله زنان در رمان دفاع مقدس به دسته‌های مختلفی تقسیم شدند که عبارتند از: مادران و همسران شهید، مادران جانباز، همسران جانباز، زنان مهاجر و آوارگان جنگ، زنان پرستار، زنان منتظر و زنان منفی‌نگر.

و هر کدام از این گروه زنان - به غیر از زنانی که به جنگ نظر منفی دارند - به نوعی با از خود گذشتگی و ایثارشان برای حفظ بنیان خانواده سعی نموده‌اند و همه آن‌ها خود را فدا کردند تا افراد خانواده در آسایش زندگی کنند و هر چند این زنان اسطوره‌ای زیر بار مشکلات و مصائب کمرشان خم شد، دم بر نیاوردند و زینب وار صبر را پیشه خود ساختند.

و وظیفه‌ی نویسندگان متعهد است که داستان فداکاری زنان و مردان متعهد را به رشته‌ی تحریر کشند تا فداکاری آنان در بین هیاهوی زندگی به دست فراموشی سپرده نشود و الگوی مناسبی از ایثار و از خود گذشتگی برای آیندگان شوند.

منابع

- ۱- آرمین، منیژه، سرود اروند، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۲- براهنی، رضا، قصه نویسی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۳- پارسی نژاد، کامران، جنگی داشتیم داستانی داشتیم، نشر صریر، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- ۴- تودوروف، تزوتان، مفهوم ادبیات و چند جستار دیگر، کتابیون شهپر راد، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- ۵- حسن بیگی، ابراهیم، ریشه در اعماق، انتشارات ملک اعظم، مشهد، ۱۳۸۹ ش.
- ۶- حنیف، محمد، جنگ از سه دیدگاه نقد و بررسی ۲۰ رمان و داستان جنگ، انتشارات صریر، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- ۷- حنیف، محمد، حنیف، محسن، کندوکاوی پیرامون ادبیات داستانی جنگ و دفاع مقدس، ناشر بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، تهران، ۱۳۸۸ ش.
- ۸- دقیقیان، شیرین دخت، منشا شخصیت در ادبیات داستانی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۹- سارتر، ژان پل، ادبیات چیست؟، ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۸ ش.
- ۱۰- سنگری، محمدرضا، ادبیات دفاع مقدس، ناشر بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، تهران، ۱۳۸۹ ش.
- ۱۱- فورستر، ادوارد مورگان، جنبه های رمان، ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۲- فراست، قاسم علی، گلاب خانم، انتشارات قدیانی، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، انتشارات قطره، جلد ۳، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۴- فروغی جهرمی، محمد قاسم، مقاله ها و مقوله ها، بررسی ادبیات دفاع مقدس، مجموعه مقالات و نشست هایی در موضوعات: خاطره-شعر-داستان-زندگی نامه ی داستانی، ناشر بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، جلد ۲، تهران، ۱۳۸۹ ش.
- ۱۵- ماحوزی، مهدی، فارسی عمومی، مرکز نشر و تحقیقات قلم آشنا، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- ۱۶- مولانا، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، نظام الدین نوری، انتشارات ماهرننگ، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۷- میر عابدینی، حسن، صدسال داستان نویسی ایران، نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۸- میر صادقی، جمال، ادبیات داستانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۹- میر صادقی، جمال، عناصر داستان، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۲۰- میر صادقی، جمال و میمنت، واژه نامه هنر داستان نویسی، نشر کتاب مهناز، تهران، ۱۳۷۷ ش.